

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف بعضی دوستان طالب این بودند که آنچه که در حاشی هم آمده است عرض شود. خب مسأله‌ای که دیروز گفته شد این بود که ما در سه مقام باید بحث کنیم: مقام اول این بود که آیا سیره و ارتکازات عقلائییه نقش در انعقاد ظهور دارند یا ندارند؟ مقام ثانی این بود که اگر یک ظهوری مخالف سیره بود آیا آن ظهور حجیت دارد یا ندارد؟ شرط حجیت ظهور این است که سیره‌ای مخالف او نباشد.

و اما سوّم این بود که آیا با ظهورات می‌توان ردع از سیره کرد یا نه؟ بنا شد که ایشان فرمود، در متن گفته شد که بله سیره‌های عقلائییه و ارتکازات عقلائییه ممکن است جلوی ظهور را بگیرد. به سه نحو گفته شد؛ یا جلوی اطلاقش را می‌گیرد و جلوی عمومش را می‌گیرد. گاهی موجب این نمی‌شود که جلوی اطلاق و عموم را بگیرد چون اطلاق و عمومی در کار نیست بلکه موجب تأویل می‌شود که کلام بر خلاف ظاهر اولی‌اش معنا بشود. و ثالثاً گفتیم موجب اجمال می‌شود که کلام در اثر آن سیره مجمل می‌شود، معنایش مردّد می‌شود.

حالا در حاشی همین را توضیح می‌دهند، مصادیق و مواردی را برایش ذکر می‌کنند که مسأله جا بیافتد؛ می‌گویند قرائن متصله غیر لفظیه - چه عقلیه، چه مثل سیره‌ها، چه مثل ارتکازات - گاهی تصرف می‌کند در ظهور استعمالی، در آن قسمت دخالت می‌کند و تغییر می‌دهد.

مثلاً یک کسی دارد از یک محفل علمی می‌آید بیرون و آنجا می‌گوید من چند شیر اینجا دیدم! یک وقت از باغ وحش می‌آید بیرون و می‌گوید من شیر دیدم، یک وقت از یک محول علمی است که می‌آید بیرون و می‌گوید من چند تا شیر آنجا دیدم. اینجا قرینه لفظیه وجود ندارد اما همین قرینه مقام که غیر لفظیه است دلالت می‌کند که مقصود از این شیر رجل شجاع و عالم فرهیخته‌ای است نه یعنی شیر بیشه. اینجا پس بنابراین در مستعمل فیهِ اصلاً که این لفظ بنا بر اینکه ما بگوییم در باب مجازات لفظ استعمال در معنای مجازی می‌شود و ظهور تصویری آن اصلاً در معنای مجازی است، اگر این را گفتیم - که البته مخالف مسلک تحقیق است - این قرینه می‌شود.

و آخری نه، در جهات تفهیم، ظهور تفهیمی اثر می‌کند نه در مستعمل فیه، در آن اثر می‌کند و آن مسأله تفهیمی را به ما مشخص می‌کند که چیست، مثلاً امروز اگر یک کسی از کسی سؤال کرد و گفت که یک مرد در این شهر سراغ داری که ما برویم یک مقدار ... گفت «زید کثیر الرّماد»، امروز اگر کسی گفت زید کثیر الرّماد کسی به ذهنش نمی‌آید که واقعاً خاکستر خانه اش زیاد است، این قرینه می‌شود بر اینکه، تفهیمی اش این است که او آدم سخی‌ای است، این کلام مراد تفهیمی اش این است که ... یعنی چیزی که از این کلام می‌خواهد به ذهن طرف منتقل بشود جداً این است که «هذا سخی» نه ... بله یک زمانی بود که اگر می‌گفتند «زید کثیر الرّماد» یک جایی هم ممکن است سابقاً که به جای سیمان که آن موقع نبود ساروج درست می‌کردند که یکی از اجزاء ساروج خاکستر است و خیلی هم شاید از سیمان محکم تر است.

«می‌گویند این میدان شاه اصفهان که آنجا مسجد شیخ لطف الله و... آنجا است، می‌گویند اینجا باطلاق بوده است، یعنی زمین انقدر شل و ول بوده است که اگر روی آن راه می‌رفتید شاید فرو می‌رفتید؛ شیخ بهائی اینجا را با همین چیزها انقدر محکم کرده است که الان چند قرن است که همینطور محکم و استوار است. یک جای دیگر هم می‌گویند در طرف‌های گرمسار و آنجاها یک منطقه‌ای است که می‌گویند آنجا هم همینطور بوده است و حالا بررسی که کردند آنجا هم خیلی محکم است و معلوم شد که از همین راه آنجا را هم مستحکم کردند.»

حالا اگر گفتند می‌خواهیم ساروج درست کنیم و حرف ساروج درست کردن است که کجا و چه کسی خاکستر دارد و از کجا گیر بیاوریم، یک کسی گفت «زید کثیر الرّماد» آنجا معلوم است که نمی‌خواهد بگوید سخی است، شاید خیلی هم پول می‌گیرد و رمادهایش را می‌دهد. پس جا به جا فرق می‌کند و بالاخره قرینه ... پس گاهی هم در این مقام تأثیر می‌گذارد. حالا در فقه هم همینطور است، گاهی یک روایتی است که ظاهر اولی آن یک چیز است ولیکن به واسطه قرائن لَبّیه یا ارتکازات عقلائیّه او یا اطلاقش چه می‌شود، یا تقیید می‌شود یا در یک معنای دیگر می‌فهمیم استعمال شده است.

می‌فرماید: «إنَّ القرائنَ المتّصلةَ غیر اللفظیة شأنها شأن القرائن المتّصلة اللفظیة» شأنش شأن آن است، چطور قرائن متّصلة گاهی برای مستعمل فیه است و گاهی مراد جدی است در اینجا هم همینطور است. «فإنَّ القرائن اللفظیة تارةً تتدخّل فی تعیین المراد الاستعمالی من اللفظ، و تدل (آن قرینه برای اینکه متکلم» استعمال اللفظ فی معناه المجازی» که به این می‌گویند قرینه صارفه مثل مثال شیر که زدم «و إما أَنّه استعماله فی معنی معین من معانیه الحقیقیة» که مشترک لفظی است که به این می‌گویند قرینه معینه، «رأیتُ عیناً باکیه» این عین هفتاد و دو معنا دارد اما چون باکیه گفته‌اند معلوم می‌شود مقصودشان چشم است.

«و تارةً تتدخل في تعيين المراد التفهيمي من اللفظ ما يكون المتكلم» مراد تفهیمی یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که متکلم در صدد تفهیم و فهماندن آن به مخاطب است «من خلال اللفظ» از خلال لفظ در ذهن مختار می خواهد آن را به ذهن مخاطب منتقل کند. «من خلال اللفظ الذي يستعمله و إن لم يكن مراداً جدياً له واقعاً» اگرچه مراد جدی او نباشد. «نظير القرينة الدالة» ... و إن لم يكن ضميرش به چه چیزی بر می گردد؟ به «يستعمله» «من خلال اللفظ الذي يستعمله» اگرچه آن مستعمل فيه مراد جدی او نباشد و چیز دیگری مرادش باشد «نظير القرينة الدال على إرادة المتكلم المعنى الكنائى من اللفظ» که مثل مثالی است که «زيدٌ كثير الرماد» باشد. «أو على إرادة الإنشاء من الجملة الخبرية» یا یک جمله خبریه گفته است اما مقصودش چیست؟ مثلاً در روایات فراوان داریم که می گوید «يعيدُ صلاته» این عیدُ صلاته که یک جمله خبریه است، اما مراد چیست؟ انشاء است یعنی «أعد» می خواهد بفرماید «فاليعد صلاته». این در روایات فراوان است که جمله خبریه - معمولاً فعلیه و گاهی هم نادراً اسمیه - معمولاً جمله اسمیه در مقام خبریه نادر است اما جمله خبریه فراوان است که می فرماید «يعيدُ صلاته» «يعيدُ وضوءه» «يغسل» «يغتسل» اینها همه جمله فعلیه است اما در مقام انشاء به امر است، حالا قرینه می آید می گوید این مستعمل فيه اولش یا بعدش مراد نیست، آنچه که می خواهد به تو بفهماند امر به انجام این کار است. حالا همینطور که قرائن لفظیه اینطور است که گاهی در آن مقام، گاهی در این مقام و گاهی در آن مقام است «كذلك القرائن غير اللفظية» آنها هم همینطور هستند.

«و لا يخفى أن مقصودنا من المراد الاستعمالي هو المعنى الذي قصد المتكلم استعمال اللفظ فيه» ایشان می فرماید حالا مراد ما از معنای استعمالی عبارت است از آن معنایی که متکلم این لفظ را می خواهد استعمال کند، حالا استعمال هم یعنی چه خودش حرف دارد که اصلاً استعمال یعنی چه؟ آن دیگر حالا کسانی که کفایه خوانده اند و این مباحث را خوانده اند می دانند که استعمال به نظر مرحوم آخوند یعنی «إفناء اللفظ في المعناء» بنا بر بعضی مسالک می گویند نه «إفناء اللفظ في المعناء» گفته اند معقول نیست و معنایش عبارت است از ... که من این را از این لفظ اراده کرده ام، و معانی دیگر.

«سواءً أفصد بهذا الاستعمال» احضار آن معنا در ضمن کثیر و تفهیم آن معنا «أياه» آن کثراً «أم لا» تارةً آن معنای مستعمل فيه را می خواهد به ذهن طرف مقابلش منتقل کند ... ولی آن معنای جدی را می فهمد. مثلاً «زيدٌ كثير الرماد» حالا ممکن است رماد را نفهمد اما می فهمد که این جمله را در مقام اینکه می خواهند بگویند این سخی است به کار برده می شود، حالا درست معنای این لفظ هم چیست نمی داند اما فهمیده است که این را در آن مقام می گویند.

«کما أنّ مقصودنا من المراد التفهیمی (که آن بالا گفتیم) هو المعنی الذی قصد المتکلم إحضاره فی ذهن المخاطب» می‌خواهد این را در ذهن مخاطب حاضر بسازد «و تفهیمه ایّاه بسبب استعمال ذلك اللفظ» و می‌خواهد آن معنا را به سبب استعمال این لفظ و به برکت استعمال این لفظ بفهماند به مخاطب خودش.

«و من أمثلة تدخّل المرتکزات العقلائیة المخالفة و بناءاتهم فی تکوّن ظهور الدلیل الشرعی بصره عن بعض مصادیقه ما یلی» حالا از مثال‌های تدخّل مرتکزات عقلائیة و ارتکازات عقلائیة که مخالف است با ظاهر ادله شرعیة و بناءاتهم عطف به مرتکز است، «و من أمثلة تدخّل بناءات عقلائیة در تکوّن ظهور دلیل شرعی» چطور در تکوّن دلیل شرعی و ظهور دلیل شرعی تدخّل کند؟ بصره آن دلیل شرعی از بعض مصادیقش «ما یلی» مثال‌هایی است که بعد از این واقع می‌شود:

«الأوّل: ما ذکره جملة من الفقهاء رحمهم الله من انصراف نصوص التطهیر بالماء عن الماء النجس» در روایت دارد که مثلاً «إذا أصاب ثوبک البول فاغسله» حالا فاغسله یا فاغسله بالماء، آیا شما می‌توانید فتوا بدهید که حضرت فرموده است فاغسله بالماء، آب نجس هم آب است دیگر پس با آب نجس هم می‌توان شست در مقام تطهیر! گفته است فاغسله بالماء دیگر، ارشاد کرده است به اینکه راه تطهیر شستن با آب است، آب شامل آب نجس نمی‌شود؟ می‌شود، می‌توانیم به این اطلاق اخذ کنیم و بگوییم آب نجس هم مطهر است؟ نه، درست است که عبارت نیامده است قید طاهر و بالماء الطاهر نگفته است اما چون در ارتکازات عقلائی است که آب نجس که خودش نجس است چطور چیز نجس را پاک می‌کند؟! بر نجاست می‌افزاید پس اینکه گفته است بالماء و لو کلمه طاهر را نگفته است اما به حسب ارتکازات عقلائی می‌فهمند که مقصودش آب طاهر است.

س: ...

ج: چه تناسبی دارد؟ تا این ارتکاز نباشد که تناسبی ندارد، چون این ارتکاز وجود دارد تطهیر تناسب پیدا می‌کند، درست است که تناسب حکم و موضوع اینجا هست اما آن تناسب بر اساس چیست؟ ارتکاز عقلائی است که نجس که خودش نمی‌تواند پاک باشد، یک چیز کثیفی یک چیز کثیف دیگر را پاک می‌کند؟ در ارتکازات عقلائیة این است که این نمی‌شود. بله نجاست حین الاستعمال که در اثر ملاقات با آن کثافت‌ها است، آن بله آن اشکالی ندارد، اما نجاست و کثافت سابق دیگر نه، آن را می‌گوید نه.

س: ...

ج: مضاف را کاری نداریم، آب باید باشد دیگر، گفته است بالماء، می‌گوییم این آب کجا تقیید است و چرا تقییدش می‌کنیم؟ بالارتکاز العقلائی. حالا یک عده هم گفته‌اند که آقا، البته می‌گویند در کتاب طهارت، می‌گویند ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش؟ خودش پاک نیست حالا پاکی را می‌دهد به

مغسول؟ ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش؟ این البته شعر است. چرا؟ برای اینکه آب که نمی‌خواهد که پاکی خودش را به آن بدهد! آب می‌خواهد کثافت‌هایی که آنجا است بشوید و ببرد بیرون و آن بشود ... شستشو است نه اعطاء طهارت خودش به آن تا ما بگوییم ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش، این را نمی‌خواهیم. فلذا این شعر خواندن و این حرف‌ها را آنجا زدن و بعضی‌ها آنجا گفته‌اند که چون چیزی که خودش ندارد چطور می‌تواند ... فاقد شیء چطور می‌تواند معطی شیئی باشد، گفته‌اند فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیئی باشد، این غلط است، این تعبیر در آنجا درست نیست، نمی‌خواهد اعطاء طهارت خودش را بکند که بگوییم ندارد، نه، می‌خواهد کثافتی که آنجا است را بشوید. مثل این است که شما یک چیز کثیف را با یک تیغی که پاک نیست اینها را جدا می‌کنید از آن و منفصل می‌کند. بنابراین این نیست و نگوییم معطی نمی‌تواند فاقد باشد اما این را بگوییم که اگر خودش نجس است با اینکه ملاقات نجس هم خودش موجب تنجس است چطور می‌خواهد این را پاک بکند؟ مثلاً اینطور بگوییم. حالا دیگر اینها بقیه حرف‌هایش در فقه است و اینها اگر دعوایی دارید و حرفی دارید، اینها از باب مثال است که آنجا فقها این کار را می‌کنند پس قرینیت اینجا داریم.

س: ...

ج: نه ارتکاز یعنی در ذهن آدم است که چیز ناپاک نمی‌تواند پاک کننده باشد، می‌شود؟ چیزی که ناپاک است که نمی‌شود، خودش تازه باعث نجاست می‌شود، پس شارع اگر گفته است با آب بشوی، و لو نگفته است با آب طاهر مقصودش آب طاهر است پس تقیید می‌کند و صرف می‌کند اطلاق این را به بعض افراد.

«مأذکره جماعة من الفقهاء من انصراف نصوص التطهیر بالماء» انصراف دارد از چه چیزی؟ «عن الماء النجس» چرا انصراف دارد؟ «بملاحظة الارتکاز العرفی» ارتکاز عرفی بر چیست؟ «علی أن الفاقد لا یعطى» که مستمسک اینطور فرموده است، شرح عروه آقای صدر همینطور است، ذخیره العقبی مرحوم آقای صافی همینطور است. «نعم هذا إذا لم نناقش فی هذا الارتکاز بانه ناش عن فتوی العلماء فلا یكون کاشفاً عن انصراف الخطابات عند صدورها» می‌فرمایند که بله البته این حرف که بخواهیم بگوییم اینطور است آن ارتکازی را به درد می‌خورد که ارتکاز عقلائی و عرفی باشد، اما اگر یک ارتکازی در ذهن‌ها درست شده است در اثر فتاوی فقها که اگر فتاوی فقهاء نبود چنین مرتکزی در ذهن عقلاء نبود، این دیگر آن وقت به درد ما نمی‌خورد چون می‌شود یک چیزی که معلول این فتاوا است، فلذا است که مرحوم آقای تبریزی در تنقیح اینجا فرموده است این ارتکاز را وقتی می‌توانیم تمسک کنیم که نگوییم ناشی از فتاوا شده است.

س: ...

ج: چرا، ممکن است منشأ روایی داشته باشد.

«نعم هذا إذا لم نناقش في هذا الارتكاز بأنّه ناشٍ عن فتوى العلماء» اگر اینطور شد «فلا يكون كاشفاً عن انصراف الخطابات عند صدورها» خب، این استثنائی که حالا این ذهن آمده است «نعم» استدراکی که کرده است این از قبیل یک استدراک منقطع است چون آن دلیل این بود «بملاحظة الارتكاز العرفي» نگفتیم «ارتكاز المتشرعي» اگر می‌گفتیم ارتكاز متشرعی می‌گفتیم شاید از فتاوا است، اما گفته است ارتكاز العرفي، مردم و لو مسلمان نباشند، و لو دین نداشته باشند، آن دیگر اصلاً این استثناء را لازم ندارد دیگر.

«الثانی: ما ذكره بعض الفقهاء رحمهم الله في مقام إنكار تنجس البخار و سائر الغازات بملاقة النجاسة المرطوبه» مسأله: آیا اگر بخار با یک چیز نجسی برخورد کرد نجس می‌شود یا نمی‌شود؟ گاز با یک چیز نجسی ملاقات کرد نجس می‌شود یا نه؟ مثلاً لوله‌ای که گاز از داخل آن رد می‌شود نجس شده باشد، مثلاً این لوله را قبل از اینکه به کار بگیرند آب متنجس داخلش رفته است و نجس شده است و بعد خشک شده است و الان آمده‌اند وصل کرده‌اند و گاز از داخلش رد می‌شود، حالا این گازها نجس می‌شود یا نمی‌شود؟ گفته‌اند نه، چرا؟ مگر نگفته است «كل ما أصابه ذلك ... يتنجس»؟

س: ...

ج: آب خشک نشده باشد؟ آن لوله نجس است

س: ...

ج: گاز خودش یک رطوبتی دارد دیگر.

س: ...

ج: «بملاقة النجاسة المرطوبه» بله، نجاست مرطوبه باشد، حالا یا خودش مرطوب باشد، لازم نیست

نجاست مرطوب باشد رطوبت وجود داشته باشد در احدهما. آیا نجس می‌شود یا نمی‌شود؟

خب در ادله ندارد که نجس نمی‌شود، بلکه مطلقات و عموماتی در ادله دارد، در روایت عمار سبابی است که «كلما أصابه ذلك الماء» فرموده است این نجس است مثلاً و باید آب بکشید. یک کسی گفته است ما یک مدتی وضو می‌گرفتیم و شستشو می‌کردیم و حمام می‌کردیم و اینها از آبی که در منزل در یک منبعی داریم و بعد رفتیم دیدیم در آنجا یک موش مرده منفسخه است، منفسخه هم یعنی اینکه چند روز است که مرده است و الا تا موش بمیرد که منفسخ نمی‌شود، در این است، حضرت فرمود «كل ما أصابه ذلك الماء» باید بشوید «فاغسله» وضو و اینها هم که گرفتید همه باطل و نمازهایی هم که خواندید همه باطل است و باید دوباره بخوانید، «كل ما أصابه ذلك» یکی از آنها بگوید آقا به بخار، فرض کنید اینجا بخار شد و این آب هم اینجا بود،

آیا شاملش می‌شود؟ یا گاز؟ فقهاء گفته‌اند نه، به چه دلیل گفتید نه؟ می‌گوید ارتکاز عرفی و عقلایی است که گاز و بخار و اینها قابلیت تنجّس ندارد، این برای چیزهایی است که قابلیت تنجّس را دارد، پس این کلّ شیء تقیید می‌شود یعنی «کلّ شیء قابل لأن یتنجّس» آن، نه چیزی که قابلیت برای تنجّس را ندارد، هر چیزی قابلیت برای تنجّس را ندارد فلذا بخار نجس، نجس نیست، در توالی مثلاً بخار نجس بلند می‌شود، نه نجس نیست، در حمام بخار نجس وصل بشود به جایی که نجس است، این بخار نجس نمی‌شود.

عرض کردم در درس فقهمان که یک وقتی یک آقای یکی از علمای بزرگ شاید سید صاحب عروه باشد می‌گوید یک آقای از حمام - آن وقت خزینه بوده الا یک حمام‌های نادر و شیکی بود که مثلاً دو تا دوش داشته است اما معمولاً خزینه بوده است - حالا این طلبه از خزینه در می‌آید، می‌آید تا وسط راه که می‌خواهد برود بیرون دوباره بر می‌گردد، دوباره می‌رود زیر آب و دوباره، گفت چرا این کار را می‌کنید؟ گفت خزینه خیلی داغ بود و این بخارهایی که از اینجا بلند می‌شود وصل است به این نجس‌هایی که روی زمین است، این بخارها نجس شده است، من هم دارم از اینجا رد می‌شوم بدنم به اینها می‌خورد، از جهت .... ایشان فرمود نه آقا این که نجس نمی‌شود بخار بر اثر ملاقات با نجس، بخار قابل تنجّس نیست. از کجا می‌گوی؟ روایت دارد؟ آیه دارد؟ نه، ارتکاز عقلایی است که تقیید می‌کند ادله را.

می‌فرمایند که: «الثانی: ما ذکره بعض الفقهاء» در مقام انکار تنجّس بخار و سایر گازها، این سایر الغازات شاید اینجا سایر به معنای همه باشد نه یعنی بقیه، چون بخار که گاز نیست که بگوییم بقیه آنها، شاید اینطور باشد و الله العالم. «بملاقاة النجاسة المرطوبه» ماذکره که آن ماذکره عبارت است از اینکه «من أنه لا یصحّ التمسک بإطلاق ألة الانفعال بالملاقاة» صحیح نیست تمسک کردن به اطلاق ادله‌ای که دلالت بر ملاقات هر چیزی می‌کند مثل مثالی که زدم «فاغسل کلّ ما أصابه ذلك الماء». «لأنّها منزلة علی الارتکاز العرفی القاضی» ارتکاز عرفی که قضاوت کننده است «لعدم قابلية الأجزاء البخارية و الغازیه للإنفعال و التنجّس» می‌گوید اینها صلاحیت این جهت را ندارد پس نجس نمی‌شود.

خب مثل سخن گفتن، یک کسی می‌گوید ما یک جایی حرف زدیم، این سخن‌ها و این امواجی که از دهانت خارج می‌شود نجس است، نه. اینها قابلیت تنجّس ندارد.

س: ...

ج: نه، بحث دیگر ممکن است به ادله دیگر و به اجماع مثلاً تمسک کرده‌اند و بعضی‌ها هم نه.

«الثالث: ماذکره بعض الفقهاء من أنه لو دلّ الدلیل» این دلیل سوّم را چند روز پیش در خود الفائق در متن داشتیم که دلیل داریم «من أنه لو دلّ الدلیل علی أن المشتري إن جاء بالثمن خلال ثلاثة أيام فهو» تا سه روز در

معامله نقدی نه معامله نسیه، در معامله‌ای که نقد انجام شده است اگر تا سه روز مشتری پول را پرداخت که هیچ، اگر سه روز گذشت و نپرداخت «و إلا فلا بیع بینهما» شما اگر بدون توجه به ارتکازات عقلائی این جمله را معنا کنید چه معنا می‌کنید؟ می‌گویید باطل است، بیعی بینشان نیست دیگر و حال اینکه فقیه به این ملتزم نیست، می‌گوید حالا این بایع می‌خواهد صبر کند، می‌گوید مشتری بهتر از این که دیگر گیرمان نمی‌آید حالا صبر می‌کنیم دو روز دیگر، آیا شارع می‌گوید این معامله باطل است؟ لایع بینهما؟ یا اینکه می‌خواهد بگوید بیع لازم نیست؟ یعنی می‌تواند اعمال خیار کند. بیع لازم نیست نه اینکه اصل بیع به این حساب باطل باشد. به حکم ارتکاز عقلائی چه می‌فهمد؟ می‌فهمد که شارع که اینجا نمی‌خواهد بگوید معامله باطل است و لو بایع دلش نخواهد به هم بزند این معامله را، می‌گوید حالا دو روز دیگر، یا به رحمتش می‌گوید دو روز دیگر صبر می‌کنیم یا به اینکه مشتری دیگری ندارد و الحمدلله حالا به خدمت شما عرض شود این را غالب کرده است - به قول بازاری‌ها - به این آقا، مشتری بهتر دیگر گیرش نمی‌آید، می‌گوید حالا دو روز سه روز هم دیر کند ولی شارع علیرغم حرف این می‌آید می‌گوید «لا بیع بینکما»! اینطور است یا اینکه وقتی می‌گوید بیع بین شما نیست یعنی بیع لازم الوفاء نیست؟ بیع لازم الوفاء نیست و می‌توانی اعمال خیار کنی. اینها است که فقیه را فقیه می‌کند و می‌گوییم فقیه فحل است یعنی خوب می‌فهمد مطالب را، عبارت روایت را که نگاه می‌کند حرف ائمه را متوجه می‌شود ... این ارتکازات عقلائی، ارتکازات عرفی از او زدوده نشده است. گاهی ممکن است یک شخصی در اثر خواندن بعضی از علوم ذهنش از عرفیت بیافتد و آن وقت دیگر معنایی که می‌کند همین شق جمود بر لفظ دارد و معنای عرفی را نمی‌فهمد و حال اینکه اینجا عرف از این عبارت نمی‌فهمد که یعنی بیع باطل است بلکه می‌فهمد بیع لازم الوفاء نیست نه اینکه مطلق البیع نیست.

«فإن جمدنا علی حاقّ اللفظ» اگر جمود کنیم بر صرف و حاقّ خود این لفظ «فهمنا من الدلیل بطلان البیع رأساً و أنّه لا بیع لازماً و لا متزلزلاً» نه بیع لازمی وجود دارد نه بیع متزلزلی اما «بینما» در حالی که «بناءً علی أخذ المرتکزات العقلانیة بعین الاعتبار قد یقال إنّ المفهوم من الدلیل المذكور هو نفی البیع اللازم و ثبوت خیار التأخیر» این هم از این.

«الرابع: ما التزم به بعض الفقهاء رحمهم الله من عدم جریان الأصول العملیة - کالاستصحاب - فی الشبهات الموضوعیة قبل الفحص خصوصاً فیما لا یحتاج الفحص الی مؤونة زائدة» می‌دانید در شبهات موضوعیه معمولاً قائل به چه هستند؟ به برائت. مثلاً نمی‌دانی اینجا نجس شده است یا نه، دستت خونی شده است یا نه، برائت جاری می‌کنی. حالا یا استصحاب جاری می‌کنی، استصحاب طهارت جاری می‌کنی و می‌گویی می‌دانم قبلاً



دستم پاک بوده است اما نمی‌دانم که به چیز نجسی خورد است یا نه، استصحاب بقاء طهارت می‌کنیم. یک جاهایی هم اگر جای استصحاب نباشد برائت جاری می‌کنیم.

خب معمولاً در شبهات موضوعیه آقایان قائل به استصحاب یا برائت هستند و می‌گویند فحص هم ... حالا صحبت سر این است که بلافحسی می‌توانی به استصحاب مراجعه کنی و برائت جاری کنی یا یک فحسی هم باید بکنیم؟

عده‌ای گفته‌اند باید فحص کنیم، یک فحسی می‌کنیم و اگر به دست نیامد آن وقت استصحاب یا برائت جاری می‌کنم. دستم تر شده است نمی‌دانم این چیست، نگاه نکن، بگو ان شاء الله نیست و معامله طهارت کن. مثلاً دستشویی رفته است و ترشّی را حس کرد، نمی‌داند که این ترشّی آب بوده است یا بول بوده که به او ترشّی کند، اینجا باید فحص کنید بعد اگر نبود بگویید. بعضی گفته‌اند باید فحص کنید.

بعضی تفصیل داده‌اند و گفته‌اند یک وقت فحصش معونه می‌برد لازم نیست، اگر فحصش معونه‌ای نمی‌برد، اگر چشمت را باز کنی می‌فهمی. به قول آقای شیخ عبدالکریم تعبیر می‌کردند که علمش در آستینت است و می‌فهمیم. هر کجا علمش در آستینت است بدون فحصش نمی‌توانی، یک نگاهی بکن. اما اگر معونه می‌برد و باید وقت صرف کنی و ... آنجا فحص لازم نیست و اصول عملیه جاری می‌شود.

حالا بعضی فقهاء مثل محقق گیلانی قدس سرّه ایشان فرموده است که جریان استصحاب در شبهات موضوعیه نیاز به فحص دارد. چرا؟ به چه دلیل این را می‌گویید؟ در ادله اش نیامده است این مطلب. «لا تنقض الیقین بالشک» نگفته است «لا تنقض الیقین بالشک بعد الفحص». «کلّ شیءٍ لک حلال حتّی تعلم أنّه حرامٌ بعینه» نگفته است «بعد الفحص» از کجا این فحص را در آوردید؟ می‌گوید ارتکاز عقلائی است که عقلاء می‌گویند یک نگاهی بکن اگر نبود آن وقت.

می‌فرماید «الرابع: ما التزم به بعض الفقهاء رحمهم الله من عدم جریان الأصول العمليّة - کالاستصحاب - فی الشبهات الموضوعیه» خصوصاً در آن جایی که فحص نیاز ندارد به معونه زائده، وقت صرف کردن و دقت کردن و تلاش کردن نمی‌خواهد، چرا این حرف را آن وقت زده‌اند؟ ایشان گفته است خصوصاً، یعنی ایشان مطلقاً می‌گویند، می‌گوید خصوصاً آنجا، این بعض از فقهاء، کار را سخت کرده است این بعض الفقهاء، می‌گویند خصوصاً آنجا اما عده‌ای مثل شیخ عبدالکریم می‌گویند نه، عده‌ای هم که مشهور فقهاء هستند می‌گویند در شبهات موضوعیه حتّی آنجایی که لازم نیست فحص لازم نیست، الاّ یک جاهای خاصّی. مثلاً گفته‌اند در باب مالیات آنجاهایی که معمولاً موضوع حکم شرعی برای انسان روشن نمی‌شود، حالا نمی‌داند که آیا مازاد بر معونه سال دارد یا ندارد؟ شک دارد. اینجا را گفته‌اند باید فحص کند، نمی‌داند گندمش به حدّ نساب زکات رسید

یا نه، شک دارد، اینجاها یک جاهایی است که چون کارهای مالی بدون محاسبه نمی‌شود، اینجا آقای نائینی فرموده است که اینجا باید فحص بشود که آیا این مال من زائد بر معونه صنم شد یا نشد؟ این باید محاسبه کند، فحص کند، همینطور نمی‌تواند بگوید شک دارم پس بنابراین نمی‌دانم خمس بر من واجب شده است یا نه، نمی‌دانم زکات بر من واجب شده است یا نه، این بدون فحص که نمی‌تواند بفهمد. نمی‌دانم آیا به اندازه حج پول دارم یا ندارم، دائماً بگوید شبهه موضوعیه است! نه، این جاها جاهایی است که بدون این موضوع حکم شرعی معلوم نمی‌شود و باید ... اما جاهایی که اینطور نیست مثل باب طهارت و نجاست و .... اینها فحص نمی‌خواهد. وقت نماز؛ نمی‌دانم مغرب شده است یا نشده است استصحاب بقاء روز می‌کنم، نمی‌دانم آفتاب زده است یا نه، لازم نیست نگاه بکنیم به قصد ادا می‌توانی بخوانی و هکذا.

می‌فرمایند که: «مستدلاً لذلك بأنّ الأصول العمليّة التي قرّرها الشارع (اینها) تطابق سيرة العقلاء» در عقلاء هم همینطور است، اگر مولی گفته است «أكرم العالم» یک آدمی را بر می‌خورد که نمی‌داند عالم است یا نه، می‌گوید بر ما لازم نیست که اکرامش کنیم، در عقلاء هم در شبهات موضوعیه ... پس این یک چیزی نیست که شارع درآورده باشد و تأسیس کرده باشد، در عقلاء هم هست، در عقلاء کجا بر خودشان لازم می‌دانند؟ یک فحصی بکن و همینطور نگو. حالا شما ممکن است مخالف این حرف باشید، بالاخره می‌خواهیم بگوییم، مثالی بزینم برای جایی که فقهاء اعمال این را می‌کنند، حالا در مورد درست است یا نیست حرف آخری است.

س: ...

ج: بله بله

«و من المعلوم أنّ سيرتهم هو الفحص (البته کجا؟) عند عدم المشقة، فالسيرة المستمرة القائمة على الفحص في هذه الموارد (که مخالف ادله است) تمنع عن انعقاد الظهور الإطلاقي في أدلة الأصول العمليّة» مانع می‌شود که اطلاق در ادله اصول عملیه درست بشود. مثال برای اصول عملیه ادله‌ای مثل «لا تنقض اليقين بالشك» است. «فتصبح مجملّة يشكّ في شمولها لما قبل الفحص» مانع می‌شود که اطلاق آنجا درست بشود، حالا تقييد می‌شود؟ این بزرگان نفرمودند که تقييد می‌شود، اینجا ... مجمل می‌شود. یکی ممکن است بگوید آن سیره باعث تقييد اینها می‌شود، محقق میلانی قدس سره نفرموده است تقييد می‌شود، فرموده است ادله اصول عملیه مجمل می‌شود از این حیث، ایشان اینطور فرموده اند. «فتصبح مجملّة» پس بنابراین دیگر اطلاق نداریم و وقتی که نداشتیم آن وقت چه می‌شود؟

منتهی حالا که ایشان گفته است مجمل می‌شود یک بحث دیگر پیش می‌آید که خب اصول عملیه شرعیه شد مجمل، آیا اصل عقلی، برائت عقلیه اینجا جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ بله فرض کنید «لا تنقض اليقين

۱۳۹۷/۱۰/۱۸

جلسه چهل و هفتم

بالشک» و ادله برائت شرعیه مقام را نگرفت و مجمل شد اما نافی هم که نداریم، حالا اگر اصول عقلیه داریم، قاعده قبح عقاب بلا بیان داشته باشیم، آن اینجا جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ ایشان می‌خواهد نتیجه بگیرد که باید فحص کنیم، باید بگوییم قاعده قبح عقاب بلا بیان هم اینجا جاری نمی‌شود، و این محلّ کلام است که آیا در شبهات موضوعیه قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری می‌شود یا نمی‌شود؟ بین منکر و مصحح. مرحوم آیت الله بروجردی قدس سرّه از کسانی است که می‌گویند برائت عقلیه در شبهات موضوعیه جاری نمی‌شود.

س: ...

ج: از ایشان پرسید. اینها جایش در اصول است دیگر.

ایشان فرموده است که چون بیان، آنچه که بر عهده شارع است این است که کبری را بیان کند، صغری که بر عهده شارع نیست، کبری را هم که بیان کرده است، صغری را باید خودت امتثال کنی، پس خودت برو نگاه کن ببین هست یا نیست، آنچه که بر عهده شارع است این است.

اما آنهایی که می‌گویند نه، آنها می‌گویند تنجیز یک حکم احتیاج دارد به صغری و کبری، فقط به تمامیت کبری کار تمام نمی‌شود بلکه باید صغری هم مشخص باشد. ما در اینجا در صغری شک داریم و وقتی در صغری شک داریم پس قیاس تکمیل نمی‌شود، این هم حرف آنها است.

حالا اینها توضیح دارد، حرف ایشان توضیح دارد، حرف اینها درست دارد، این درست است یا درست نیست تفصیله در مباحث اصولیه در جای خودش. این فقط به عنوان تذکر بود.

این مباحثی که اینجا خواندیم من یک تعمد هم داشتم در خواندن این که یک مقدار با مذاق‌های آشنا بشویم، این از این جهت است. ابحاثش در محلّ خودش است اینها.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.